

دوفصلنامه پژوهش علوم سیاسی  
شماره دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۵، صص ۱۱۶ - ۹۳  
دریافت: ۸۴/۱۲/۲۲، پذیرش: ۸۵/۳/۱۷

## پارادوکس اورولی

حسن آبنیکی\*

### چکیده

جورج اورول، رمان نویس انگلیسی، رمان معروف «۱۹۸۴» را نوشت تا یوتوپیاهاى عصر خود را نقد نماید. وی که در صدد بیان و هشدار در باب آینده احتمالی توانیتری همه جا حاضر است، در رمان خود انسانی را به تصویر می کشد که ساختارهای قدرت به شدت متصلب وی را تبدیل به سوژه‌ای سیاسی، یعنی تابع ساخته است. سوژه‌ای که به نهایت خود رسیده است. بنابراین مهم نوع نگاه اورول به انسان و تبدیل کردن آن به سوژه است. این تأکید بیش از حد اورول بر سوژگی، انسان را متافیزیکی کرده و نظام یوتویایی دیگری را پیش روی وی قرار داده است. نظامی که اورول در ابتدا در پی نقد آن بوده اما خود گرفتار آن می شود. در واقع پارادوکس اورولی در همین امر نهفته است، چرا که وی در عین نقد یوتویا، نظام یوتویایی بدون سلطه را به سوژه متافیزیکی خود پیشنهاد می دهد. پارادوکسی که با نوع نگاه اورول به انسان به مثابه سوژه سیاسی شروع شد.

**واژگان کلیدی:** اورول، سوژه سیاسی، سوژه متافیزیکی، پارادوکس، نظام بدون سلطه.

درباره اریک آرتور بلر، که در ۱۹۰۳ در بنگال هند به دنیا آمد و بعدها به جورج اورول معروف گردید، کتاب‌ها و مقالات زیادی نوشته شده است. وی صاحب آثاری چون «آس و پاس‌ها در پاریس و لندن» (۱۹۳۳)، «روزهای برمه» (۱۹۳۴)، «دختر کشیش» (۱۹۳۵)، «بگذار گیاه آسپیدیسترا پرواز کند» (۱۹۳۶)، «به یاد کاتالونیا» (۱۹۳۸)، «هوای تازه» (۱۹۳۹)، «مزرعه حیوانات» (۱۹۴۵) و «۱۹۸۴» (۱۹۴۸) است. در این رمان‌ها، اورول به انسان و زیست - جهان اجتماعی و سیاسی وی می‌پردازد، به ویژه در دو رمان آخر یعنی «مزرعه حیوانات» و «۱۹۸۴»، چرا که در آن‌ها به رابطه انسان مدرن با امر سیاسی پرداخته است. هدف این مقاله بررسی رمان «۱۹۸۴»، یعنی آخرین رمان جورج اورول است. رمانی که خود اورول هم به عنوان یک «هجو» (Orwell, 1968:66) و هم «یوتوپیایی به شکل رمان» (Ibid:475) از آن یاد کرده، و «رایزمن»<sup>۱</sup> آن را «سادیستی» و «نشانه بیماری» دانسته است. (Baehr, 2000:200) این رمان تخیلی از ابهت و دهشتناکی توتالیتری همه جا حاضر است که توسط یک حزب با حاکمیت بلامنازع «برادر بزرگ» و ایدئولوژی‌ای به نام Ingsog (سوسیالیسم انگلیسی) در کشوری به نام اقیانوسیه<sup>۲</sup> اعمال می‌شود. در رمان «۱۹۸۴» انسان سیاسی به دو دسته حاکم و محکوم تقسیم می‌گردد. یک درصد از این جامعه انسان‌های حاکم هستند که در شاخه‌ای به نام «حزب درونی» فعالیت می‌کنند، بقیه اعضای جامعه یا در «حزب بیرونی» و یا در زمره کارگران<sup>۳</sup> قرار می‌گیرند. رمان مزبور کشف توتالیتریانیسمی است که طبقه متوسط اورولی آن را تجربه کرده و به واسطه سوژه‌های سیاسی محکومی چون وینستون اسمیت و ژولیا، شخصی گشته است. (Newsinger, 1999:121) همه چیز در این جامعه تحت کنترل و مراقبت حزب قرار دارد و مرز میان حوزه خصوصی و حوزه عمومی از طریق رسانه‌ای چون تلویزیون از میان برداشته شده است. در واقع انسان سیاسی مدرن در «۱۹۸۴» به نهایت خود می‌رسد؛ انسانی که در

- 
1. David Riesman.
  2. Oceania.
  3. Proles.

نهایت با تسلیم قهرمان اصلی رمان و پذیرفتن  $2+2=5$  در ظاهر به پایان کار خود می‌رسد. این رمان که «هشدار تمثیلی درباره بدترین نتیجه ممکن» (Thomas, 1985:420) است، با عنوان فرعی «آخرین انسان در اروپا» به چاپ رسید. عنوان، گواهی بر این دعوی است که آخرین انسان آزاد نیز به نهایت کار خود رسید.

رمان، سناریویی در آینده را توصیف می‌کند که در آن بخشی از ویژگی‌های مرتبط با رژیم‌های توتالیتری فرافکنی شده‌اند. نوع و قالب Dystopian<sup>(1)</sup> آن به نویسنده اجازه می‌دهد در بعضی از جنبه‌های تاریخی توتالیتریسم مبالغه کند و نتایج منطقی آن‌ها را پیش‌بینی نماید، چرا که به گفته اورول «این رژیم‌ها چیز جدیدی در تاریخ هستند و با رژیم‌های استبدادی گذشته متفاوتند». (Orwell, 1968:66) قصد اورول در این رمان توصیف تراژدی رابطه انسان و سیاست در حال مرگ و نیز روانشناسی توتالیتریسم بوده است.

«۱۹۸۴» اورول فروپاشی انسان و سیاست را در پی پیشرفت‌های ذهن توتالیتری توصیف می‌کند: توصیف آینده تمدن صنعتی، بررسی ماشین سیاسی و «غولی که انسان بی‌تعمق از بطری رهاش ساخته و دیگر نمی‌تواند آن را به جای اولیه برگرداند.» (اورول، ۱۳۶۳:۳۰)

بنابراین در این رمان انسان مدرن تبدیل به سوژه‌ای سیاسی یعنی تابع شده و فرایند تبدیل فرد به سوژه تکمیل می‌گردد. در این مقاله ابتدا با توضیحی در باب چگونگی این امر، یعنی نوع نگاه اورول به انسان و تبدیل کردن آن به سوژه، به این نکته می‌پردازیم که اورول با تأکید بیش از حد بر سوژگی انسان، وی را متافیزیکی کرده و نظام یوتوپیایی دیگری را پیش روی وی قرار می‌دهد. نظامی که اورول، در ابتدا در پی نقد آن بوده، اما خود گرفتار آن می‌شود. در واقع، پارادوکس اورولی در همین امر نهفته است. پارادوکسی که با نوع نگاه اورول به انسان به مثابه سوژه‌ای سیاسی، شروع می‌شود.

#### انسان به مثابه سوژه سیاسی

اورول به عنوان یک رمان نویس، انسان‌شناسی‌ای فلسفی، به معنای تنظیم دستگاه فلسفی خاصی در باب ماهیت و چیستی انسان، ماهیت بودن وی، جایگاه آن در کیهان و... به مانند اغلب فلاسفه ارائه

نداده است، اما از محتوای متون سیاسی وی که پیرامون رابطه میان انسان و سیاست هستند، می‌توان توصیفی غیر فلسفی را استخراج و انسان سیاسی خاصی را بیرون کشید که عمدتاً بر محور کلیدی‌ترین عنصر رابطه انسان و سیاست یعنی قدرت/سلطه استوار است. وی به عنوان یک آثارشیت، به هسته اصلی سیاست یعنی قدرت حمله می‌کند، اما واکنش وی از جنس معرفت‌شناختی نیست بلکه عمدتاً از نوع انتقادی است: انتقادی عینی از منظر هستی‌شناسی سیاسی از نظام‌های قدرت موجود و جهان تک‌بعدی بازنمایی‌ها و چگونگی پذیرش این نظام‌ها.

بنابراین توصیف غیر فلسفی از انسان در آثار وی موجود است، توصیفی که برای نقد سلطه - که از بنیاد با قلمرو سوژه سیاسی در ارتباط می‌باشد - اساسی است و نیز اگر بپذیریم که هر نظریه سیاسی و اجتماعی، هر تصویری درباره جامعه، حکومت و عدالت، در تحلیل نهایی بر نوعی برداشت درباره سرشت بشر تکیه دارد و این برداشت، آشکارا یا تلویحی، سنگ بنیادینی است که بقیه اجزای نظریه گرداگرد آن بنا می‌شود و چونان معیاری هر اصل و رویه اساسی - اجتماعی دیگری با آن سنجیده می‌شود، آن‌گاه می‌توانیم بپذیریم که در رمان «۱۹۸۴» اورول نیز نوعی نگاه به ماهیت انسان نهفته است که رابطه تنگاتنگی با قدرت دارد.

از نظر اورول ماهیت انسان «ماهیتی ضد اقتدار است و ضرورتاً خودخواهانه نیست»، (Tyrrell, 1997:6) لکن می‌تواند محرکی پیش برنده یعنی قدرت طلبی، یا به قول نیچه «اراده معطوف به قدرت»، در این امر خلل ایجاد نماید و تبدیل به انسانی سلطه‌جو شود. انسانی که از نظر اورول می‌تواند به قدرت و سلطه حریص شود تا با مطیع ساختن دیگران، خود را باز یابد. در این مرحله است که انگاره سوژه سیاسی وارد گفتمان فکری اورول می‌شود. چرا که تنها از طریق تأمل در انگاره سوژه سیاسی است که می‌توان به درکی از قدرت و سلطه رسید نه از راه تحلیل مفهومی قدرت. وی با تأمل در انگاره سوژه سیاسی از طریق نمایش زندگی روزمره سیاسی، سوژه خود را از ما تقدم‌هایی فلسفی دور کرد و به درکی صحیح از سلطه و قدرت رسید.

در این رمان سوژه به عنوان ساختی سیاسی هم از نظر تئوریک و هم از نظر عملی به منصفه ظهور می‌رسد. در این متن، سوژه جایگاهی است که از آن نه معنایی انسانی به مثابه ذهن شناسا بلکه معنای انسان تابع ظهور می‌کند و بدین ترتیب جایگاه قدرت و سلطه است. اورول قصد دارد از طریق توسعه

این نوع سوژه - هویت سیاسی و پیدایش آن - درک از جهان خود را به مخاطب - که در آن قرار گرفته است - بشناساند. این بحث اصطلاح مشهور هایدگر در باب ماهیت بودن را به ذهن متبادر می‌سازد: بودن در جهان که از منظری پدیدار شناختی موقعیت‌مندی انسان را مطمح نظر دارد. بنابراین، تصور از سوژه سیاسی در نگاه اورول، بیان‌کننده اعمال قدرت و تبعیت از چنین قدرتی است، گرچه منبع این قدرت در اثر وی مبهم به نظر می‌رسد. از نظر اورول سوژه سیاسی ممکن است قدرت را بر دیگر سوژه‌ها یا جهان اَبژه اعمال کند تا متحمل اعمال قدرت توسط دیگران شود. بنابراین، سوژه سیاسی در اثر اورول از روابط سلسله‌مراتبی، هم در سطح سیاسی و هم در محیط خارجی، با توجه به ایدئولوژیک بودن این رابطه سلسله‌مراتبی، حکایت دارد. بدین ترتیب پروسه سوژه‌سازی به عنوان «دیالکتیک آزادی و محدودیت، از طریق کردارهای استیلا یا در روش مستقل‌تر، از طریق کردارهای آزادی بخشی، یا آزادی» (McNay, 2000:2) در قالبی به نام ایدئولوژی که به حفظ روابط سلطه/ قدرت کمک می‌کند، ساخته می‌شود. در واقع ایده‌ها، کردارها یا اعمالی که در آن سوژه‌های سیاسی تولید می‌شوند، در رمان «۱۹۸۴» هم گفتمانی هستند و هم مادی. به عنوان نمونه می‌توان از بعد گفتمانی به ایدئولوژی و از منظر مادی به تکنولوژی اشاره کرد. در واقع، سوژه‌های اورولی با پذیرفتن مکانیسم‌های قدرت در نظام‌های سیاسی، در ابتدا آرام آرام ابتکار و اعتماد به نفس خود را از دست می‌دهند و دیگر هیچ تصمیمی درباره چگونگی زندگی خویش نمی‌توانند بگیرند، توانایی درون‌نگری<sup>۱</sup> را از دست داده و خود را کاملاً وابسته به محیط خویش احساس می‌کنند. به جای دل‌مشغولی به رشد ذهنی و اخلاقی خود، همه توجه‌ها معطوف به پیشبرد آن چیزی است که ایدئولوژی مورد نظر می‌خواهد و چون رشد فرد نسبت به سیاست دولت در مرتبه دوم اولویت قرار دارد، تصمیمات دولت جای مسئولیت اخلاقی فرد را می‌گیرد و به قول یونگ «موازن اخلاقی او جای خود را به آگاهی از اموری می‌دهند که مجاز یا ممنوع شناخته یا بدان‌ها فرمان داده شده است و هماهنگ با سرشت جمعی دولت، تمام مسئولیت‌ها حالت جمعی

---

1. Introspection.

می‌یابد یعنی از دوش فرد برداشته و به عهده یک نهاد جمعی گذاشته می‌شود» (اوداینیک، ۱۳۷۹: ۶۵) و در منطق اکتونی باقی می‌ماند. منطقی که از نظر اورول تنها با «حذف غریزه قدرت» (Newsinger, 1999:149) از بین می‌رود، زیرا از نظر وی غریزه قدرت عامل شکست خوردن عمل سیاسی سوژه‌هاست.

قدرت در این رمان مسئله اصلی و مرکزی سیاست می‌شود. بدین ترتیب، جایگاه قدرت و روابط آن با سوژه در اندیشه اورول «جایگاه سمبلیک و انتزاعی است که از طریق آن هم روابط قدرت و هم هویت‌های سیاسی سازماندهی و ساخته می‌شوند» (Newman, 2004:139) و به عنوان ترتیب و کار ویژه سرکوب کننده و غیرمشروع نگریسته می‌شود و از این منظر دولت نیز که تجلی عینی قدرت سیاسی است، تجلی ساختار سلطه نیز می‌باشد که به چیزی کاهش نمی‌یابد. ساختاری که از انسان اورولی یک سوژه متافیزیکی می‌سازد.

### سوژه ایستا و متافیزیکی

اورول با تأکید بیش از حد بر ساختار قدرت، که به واسطه ترسیم برهم کنش معنا و قدرت است، جایی برای کنش مستقل نمی‌گذارد. انتخاب در این رمان مابین انقلاب و تسلیم است. سوژه‌های اورولی تسلیم را برمی‌گزینند و آن را در اندیشه اورول تبدیل به فلسفه تاریخ می‌کنند. این تسلیم نمی‌تواند توجیه کننده این ادعا باشد که انسان باید برای تحقق ایده‌آل‌های خود، من جمله استقرار جامعه بهتر مبارزه کند. در حالی که جهان صحنه مبارزه میان عوامل سوژه‌ساز و عوامل خنثی کننده سلطه سوژه ساز است که گاهی این و گاهی آن پیروز می‌شوند. همان گونه که کاستوریادیس معتقد است، «اگر ما تمایل جامعه معاصر برای حرکت به سوی استقلال را تایید می‌کنیم، اگر مایلیم تا برای تحقق آن فعالیت کنیم، بدان دلیل است که استقلال را به عنوان شیوه‌ای از بودن انسان تایید می‌نماییم» (Thompson, 1985:39) بودن که نزد اورول ماهیت ایستایی‌اش تعیین شده و به عنوان ابژه‌ای رسوخ‌ناپذیر، قابل اصلاح نیست.

قابلیت اصلاح نداشتن به سوژه سیاسی اورولی منزلی متافیزیکی می‌بخشد، چرا که در ماهیت و با

توجه به بعد عاملیت<sup>۱</sup> خود یک سوژه ایستاست. برای اورول مناسبات واقعی سوژه‌ساز ایستا هستند، بنابراین ذات سوژه سیاسی نیز چیزی است که یک بار و برای همیشه، به طور قاطع، برقرار شده است؛ چیزی که «حتی با کنار زدن پرده‌نمودها و برداشتن حجاب از چهره یک حقیقت ابدی نیز نمی‌توان آن را دریافت». (لارین، ۱۳۸۰: ۱۴۱) این سوژه متافیزیکی هیچ پایه دیگری به جز پایه دیالکتیک اولیه‌اش یعنی برنامه کنش انقلابی و سپس تسلیم ندارد، در صورتی که می‌توان به جلو حرکت نمود بدون این که انقلاب کرد یا تسلیم شد. بنابراین شخصیت سوژه‌ها تنها برای یک بار استوار می‌گردد و هیچ گاه تغییر نمی‌کند، حتی در بعضی مواقع در پایان کار ایستاتر از قبل هم می‌شود.

سوژه‌ای که در فلسفه اورول به ستاره نمایش بدل می‌شود، سوژه‌ای استعلایی است که «فطرت و آمال آن به طرز بی‌سابقه‌ای تعیین یافته و به طرز عجیبی جهانی است.» (سولومون، ۱۳۷۹: ۱۸) این سوژه استعلایی خودی بی‌زمان و کلی است، به مانند «فرد» در فلسفه لیبرالیسم که خردمندی استعلایی است که فطرت و آمال آن به طرز شگفت‌آوری متکبر و نیز به مانند سوژه اورولی جهانی است. در نظر وی این سوژه استعلایی و متافیزیکی معلول بر هم کنش معنا و قدرت است. در واقع سوژه متافیزیکی اورول در اطلاق خود به ادعایی پیشینی<sup>۲</sup> بدل می‌شود که بر اساس آن ساختارهای ذهن انسان و فرهنگ و شخصیت وی به معنایی ضروری، کلی و جهانی برای تمام ابنای بشر و حتی شاید «برای همه مخلوقات» (مانند حیوانات در «مزرعه حیوانات») کارآیی دارد، چرا که بر اساس اصل پیشینی، قدرت واقعیت زندگی است. قدرتی که در نگاه اورول بسیار جبرگرایانه می‌شود و هیچ فضایی را برای عاملیت و سوژکتیویته فردی باقی نمی‌گذارد. اورول این امر را بهتر از همه در شخصیت‌هایی به تصویر کشیده که کمتر حرف می‌زنند، چرا که «همیشه مطمئن هستند انسان‌ها سرکوب و استثمار می‌شوند، خواه افرادی انقلابی با ایده‌آل‌های عالی باشند یا برعکس.» (Meyers, 1997:198) منطبق هجو اورول مطمئناً بدینی نهایی شخصیت مزبور است. شخصیتی که

- 
1. Agency.
  2. Apriori.

نشان می‌دهد اورول ایمان خود به انسان را از دست داده است.

اورول در از دست دادن ایمان به انسان با نیچه همگام می‌شود، چرا که هر دو از عنوان «آخرین انسان» استفاده می‌کنند. نیچه در مقدمه «چنین گفت زرتشت»، (نیچه، ۱۳۶۲: بخش ۵) و اورول در فصل پایانی «۱۹۸۴» زمانی که او بر این شکنجه‌گر، به وینستون که در آینه خود را تماشا می‌کند، می‌گوید: «آیا آن چه را که پیش روی تو است می‌بینی؟ آن آخرین انسان است.» (Orwell, 1949:224) آخرین انسان اورول «منتظر گلوله نقره‌ای خاموش است تا مرد گذشته را کشته و سوژه آینده را خلق کند. آخرین انسان اورول در نتیجه چیزی جدید، چیزی مخوف و قدرتمند، ویران خواهد شد.» (Thompson, notime:2) در واقع سوژه ایستای اورول برعکس «ابر انسان» نیچه نخواهد توانست تاریخ جدیدی برای تمدن بنویسد، انسانی که بشریت را به سطح بعدی خواهد برد، چرا که در سال ۱۹۸۴ همه چیز مطلق خواهد شد، بنابراین سوژه نیز مطلق خواهد گردید. دولت توتالتری «۱۹۸۴» علاقه‌مند به گذر از انسان و خلق یک سوژه متافیزیکی است، سوژه‌ای که قدرت از طریق کنترل همه جانبه بر هر جنبه از واقعیت، وی را می‌سازد.

این ساختن، اورول را به نوعی در چرخه متافیزیک غربی گرفتار می‌سازد. متافیزیکی که تمایلات تقلیل‌گرایانه و جبرگرایانه‌ای نسبت به هویت سوژه را در خود نهفته دارد. در این مسیر، متافیزیک اورول شکل خاصی نیز به خود می‌گیرد. متافیزیک سوژه اورولی، بودن را بر حسب تعیین پذیری یا شناخت‌پذیری تعریف می‌کند و بدین وسیله امکان خلق یا آفریدن سوژه سیاسی را هموار می‌سازد. در واقع با تسامح می‌توان گفت که این امر نکته مثبت و مهم متافیزیک اورولی است، زیرا وی نیز به مانند اگزیستانسیالیست‌ها معتقد است که انسان در مسیر بودن خود ساخته می‌شود و یکی از این ساخت‌ها، ساخت سوژه سیاسی است که به نظر می‌رسد اصلی‌ترین هویت سیاسی سوژه باشد. بنابراین گفتار اورول از نوع «گفتار تاسیسی» (Thompson, 1985:37) است که در آن واقعیت سیاسی ساخته می‌شود. منتهی این فرایند ساخته شدن به گونه‌ای است که گویی سوژه نسبت به ساختار سیاسی، درونی و باطنی است. اورول به این امر توجه نمی‌کند که «ساختار می‌تواند به واسطه حادثه‌ای که نمی‌تواند توسط ساختار درونی شود، یا ساختار آن را جذب کند، به هم بریزد. اختلال در ساختار گفتمانی مانع ساختار بندی کامل ساختار و نیز مانع تعیین شدن سوژه توسط ساختار می‌شود.»



(TorRing, 1999:149) البته این بدان معنا نیست که سوژه سیاسی به واسطه فقدان کامل هویت ساختاری مشخص می‌شود، بلکه سوژه یک «هویت ساختاری ناکاملی» (Ibid:149) دارد که می‌تواند توسط پاره گفتمان‌های مختلف تکمیل شود. در این جاست که سوژه، سوژه می‌گردد. ناکامل بودن هویت سیاسی، سوژه را در مرکز ذهن یوتوپایی قرار می‌دهد تا خود را به عنوان سوژکتیویته عینی با هویتی کاملاً ارضا شده ثابت نماید. بنابراین سوژه سیاسی تا حدودی خود تعیین کننده<sup>۱</sup> است، زیرا کانون تصمیمی را می‌سازد که به وسیله ساختارهای گفتمانی و ایدئولوژیک تعیین شده است.

هویت سوژه «تنها از طریق رابطه مخالف گونه‌اش با قدرت و ساختار ایدئولوژیک که آن را انکار می‌نماید ساخته می‌شود». (Newman, 2004:142) دولت در رمان «۱۹۸۴» به طور پارادوکسیکالی هم به عنوان مانع خارجی خود تحقق بخشی سوژه عمل می‌کند و هم اجازه می‌دهد تا هویت سوژه با مخالفت کردن با دولت ساخته شود (جریان نوشتن خاطرات توسط اسمیت، همفکر شدن اولیه او بر این شکنجه‌گر با اسمیت و ژولیا برای به دام انداختن آن‌ها). در واقع بدون وجود دولت یا اقتدار سیاسی مانند «برادر بزرگ» سوژه‌ها قادر نخواهند بود که به خود تحقق بخشی خویش پردازند و هویت سیاسی خود را کامل نمایند. وجود «قدرت سیاسی ابزار ساخت این کلیت غایب در سوژه است» (Ibid:143) یا به گفته لفورتن یک «فضای خالی» (Thompson, 1985:39) وجود دارد که سوژه می‌تواند برای رهایی از آن استفاده کند. اما به دلیل این که دنیای «۱۹۸۴» از جنبه رقت جهانی<sup>۲</sup> (ریکور، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۴۴) طرح شده و نه از جنبه کنش بشر، این «فضای خالی» نفی می‌شود بنابراین این امر به معنای نفی آنتاگونیسم است.

این جنبه از هویت سوژه سیاسی در «۱۹۸۴» به اندازه‌ای شدید است که سوژه‌های اورولی حتی قادر نیستند خود را به ابژه تأمل خود تبدیل نمایند. آن‌ها صرفاً سوژه تعینات سیاسی در یک جهان

---

1. Self-determined.

2. Pathos.

افسون شده سیاسی محصول سرنوشت شکل داده شده توسط محیط سیاسی، گزینه سیاسی و سنت سیاسی هستند. اعاده پذیری انعکاسی سوژه نسبت به دانش از خود، به طور تناقض آمیزی هم مبین آزادی خود است و هم زندانی کردن خود به دست قدرت‌های عینی شده‌ای چون زبان سیاسی، تکنولوژی و وزارت حقیقت، به گونه‌ای که سوژه‌ها با درونی کردن قدرت انضباطی ناشی از آن‌ها، «آن را تبدیل به اصلی برای تبعیت خود از قدرت می‌کنند» (Wheeler, 2005:1)، اصلی که باعث شده تا در متن اورولی «اشخاص به عنوان عاملان و کارگزاران بالقوه تعریف نشوند» (Chisolm, 2002:137). چرا که نزد اورول انسان، سوژه سیاسی متافیزیکی‌ای است که آرمان اخلاقی - سیاسی خود را در هیئت برادر بزرگ می‌آفریند، یعنی سوژه سیاسی حاکم شرط امکان زندگی اخلاقی انسان دانسته می‌شود و بنابراین از همان آغاز خود را محکوم شده می‌پندارد: ما از مرد گانیم. در واقع سوژه اورولی با فردیت شروع می‌کند، اما در پایان هیچ اعتقادی دیگر به فرد ندارد.

فردی که در دنیای متن اورولی، یا به صورت یک امر انتزاعی ناپدید می‌شود یا به او منزلت خاصی به عنوان آخرین نماینده جهانی که اشتباه بوده است، اعطا می‌شود. در واقع اورول فرد را تابع هژمونی می‌سازد؛ پروسه‌ای سیاسی که در آن مجموعه‌ای از همترازی‌ها میان سوژه‌های سیاسی خاصی، به عنوان پایه‌ای برای بازنمایی توده‌ای بودن آن‌ها ایجاد می‌شوند. بدین ترتیب فرد، هژمونیک شده و تبدیل به سوژه‌ای سیاسی می‌شود. سوژه‌ای متافیزیکی که در رابطه تبعیت و سوژگی با یک اقتدار یا قدرت برتر قرار می‌گیرد. در این مورد اصطلاح مزبور به بعدی از عاملیت می‌پردازد که در تفسیر جبرگرایانه کنش اورولی، گم شده است. این تفسیر سوژه را با مرگ خود روبرو می‌سازد. این مرگ شاید مرگ فیزیکی نباشد، اما سوژه اورولی را تبدیل به سیزیف کامویی می‌کند که محکوم است تا در جهنم صخره‌ای را به دوش کشیده و آن را به قله برساند، اما همین که به قله می‌رسد، صخره دوباره به پایین می‌غلند و همه چیز بار دیگر از اول شروع می‌شود و نمی‌تواند کار (انقلاب) را به سرانجام خود برساند. تلاش سوژه اورولی معنا باخته و عبث است، زیرا به صورتی متافیزیکی و ایستا طراحی شده که امکان هیچ نوع کنشی برای وی باقی نمی‌ماند. سوژه‌ای متافیزیکی که «از همه جوانب در محاصره است». (shaklar, 1985:5-18) و هیچ جایی برای برگشتن وی وجود ندارد و پراکسیس وی برای رسیدن به هدف غایی خود یعنی ایجاد آزادی و عدالت، ضعیف

یا نابود شده و در مقابل بی‌ارزشی خود می‌نشیند.

این بی‌ارزشی نشان دهنده پایان سیاست در «۱۹۸۴» است، زیرا «رابطه عمیقی میان سیاست و تضاد اجتماعی وجود دارد». (TorRing, 1999:121) اگر هژمونی‌ای که اورول سوژه را با آن هویت می‌بخشد، شامل تضاد و شکلی از سیاست است، پس «سیاست به طور تفکیک ناپذیری با تضاد اجتماعی مرتبط می‌شود» (Ibid:121) و سوژه که فضای لازم برای بیان و ابراز تضاد یا مخالفت ندارد، دچار بی‌ارزشی هویتی می‌گردد و به «بیگانه‌های» فروم تبدیل می‌شود. به نظر فروم بیگانگی شیوه‌ای از تجربه است که در آن شخص خود را به عنوان یک بیگانه تجربه می‌کند. در این صورت می‌توان گفت که وی از جهان و دنیای پیرامون جدا شده است. او خود را به عنوان مرکز جهان خود تجربه نمی‌کند، به عنوان خالق اعمالش، اعمال وی و پیامدهای آن تبدیل به اربابان وی شده‌اند که وی از آنها اطاعت می‌کند یا حتی ممکن است آنها را ستایش کند. (Plant, 1997:58) در واقع شاید فوق‌العاده‌ترین استعداد اورول توانایی‌اش در خلق سوژه‌هایی با جدایی و انفکاک اجتماعی کامل است، این امر در رمان مزبور بدیهی است، بدون همدلی خیانت‌آمیز له یا علیه یک سوژه خاص. (Meyers, 1997:71)

بدین ترتیب، سوژه‌ها در دنیای «نوماد<sup>۱</sup> گونه» گیاهان بی‌ریشه دلوژ و گتاری سیر می‌کنند که کنش‌هایی مکانیکی از خود بروز می‌دهند. کنش‌هایی که بیانگر هم‌نوگرایی، توده‌ای شدن، زیر سلطه و اقتدار رفتن، تشابه را مهم انگاشتن، از تمایز گریختن، نسخه‌برداری و رونویسی کردن است که سرانجام «به فرمان زیستن» را به همراه می‌آورد<sup>(۲)</sup>. برود چنین بازنمایی‌هایی از سوژه سیاسی حاوی «تاثیر، انزوا، سستی، رخوت و شکست است. این بازنمایی موجب توهم و انسان دوستی می‌شود تا اعتراض و سیاست». (Holderness, 1998:67) ضمن این که امید به آینده را از بین می‌برد. بدون امید یا نظریه امید چگونه امکان دارد که کنشگر به درستی در زندگی سیاسی خود به کنش پردازد. بنا به گفته هگل «کنش روشن‌ترین آشکارگی فرد است، هم در مورد آن چه به عقایدش مربوط

---

1. Nomad.

می‌شود و هم در مورد اهدافی که دنبال می‌کند؛ آن چه آدمی در ژرفنای وجود خویش است نمی‌تواند به عرصه واقعیت درآید مگر با کنش وی» (پوینده، ۱۳۷۷:۳۷۱). کنشی که در متون اورولی با «بازی بی‌پایان و مکرر سلطه» (هیندس، ۱۳۸۰:۱۱۹) ناشی از خشونت زبانی، تحریف و دروغ و «چهره انتزاعی تکنولوژی سیاسی» (Los, 2004:16) به انحراف کشیده می‌شود. در حقیقت اورول با این به انحراف کشیدن قصد دارد تا به سوژه‌هایش این باور را القاء کند که هیچ متاروایتی وجود ندارد که بتوان از طریق آن قرائت نظام‌های یوتوپیایی سوژه‌ساز از جهان را تغییر داد.

بدین ترتیب اورول به سوژه‌های متافیزیکی و ایستای خود همچون فریب خوردگانی بی‌اعتنا و منفعل و همچون «اکثریت خاموش بی‌درد»<sup>(۳)</sup> و یا به عنوان صرفاً بازتاب منفعلانه‌ای از نیروهای سیاسی‌ای که جامعه توده‌ای را تأسیس کردند نگاه می‌کند اما سکوت و ایستایی سوژه‌ها شاید به این دلیل است که از «ابزارهای بیان»<sup>(۴)</sup> محروم شده‌اند، در عین محرومیت، حضور مستمر آن‌ها به منزله نوعی نیروی منفعل سیاسی، پیوسته هر چیز دیگری را محدود، مختل و متأثر ساخته است. بنابراین ذاتاً منفعل نیستند و اگر این انفعال نتیجه تحریف و کنترل است باید گفت که کنترل و تملک کامل انسان تا حد زیادی دست نیافتنی است، زیرا انسان در هر حال واقعیتی هستی‌شناختی است. او را می‌توان به اجبار از حرکت واداشت، اما در اولین فرصت در جهت استیفای حقوق خود گام برخواهد داشت، حتی در بهترین شرایط هم کار تحریف سوژه‌ساز، کامل نتواند بود. زیرا چنین تحریفی مستلزم وجود انبوهی از تحریف‌کنندگانی است که ناچارند فرق میان واقعیت و تحریف را بدانند. قدرت کلام در برابر واقعیت بیکران نیست، زیرا خوشبختانه واقعیت شرایط تغییرناپذیر خود را تحمیل می‌کند. رهبران «۱۹۸۴» بی‌شک مایلند از واقعیت‌ها مطلع باشند، اما گاه قربانی دروغ‌های مقدس توتالیتاریانیستی خود می‌شوند و شکستی غیرمترقبه می‌بینند. آن‌ها «در دامی که خود چیده، گرفتارند و گاه به تمهیداتی غریب متوسل می‌شوند تا میان نیاز به دانستن حقیقت برای خود و فعالیت‌های خودکار دستگاهی که برای مصرف همگانی، از جمله متولیان خود دستگاه دروغ می‌بافد، سازشی ایجاد کنند.» (داستایوفسکی و دیگران، ۱۳۷۸:۱۷۳) به نظر یانگ «حتی تلاش‌های دولت‌های توتالیتاری برای کنترل اندیشه از طریق کنترل زبان و تحریف تنها موفقیت محدودی داشته است»، (young, 1991:12-18) در صورتی که سوژه‌های اورولی حتی بر روی سکه‌ها، تمبرها، جلد کتاب‌ها،

پوسترها، پاکت سیگارها و کلاً همه جا چشم‌هایی را می‌بینند که آن‌ها را کنترل می‌کند: «همیشه چشم‌هایی تو را تماشا می‌کنند، خواب یا بیدار، در حال کار یا خوردن، درون خانه یا بیرون خانه، در حمام یا در رختخواب و... هیچ راه فراری نیست.» (Orwell, 1949:19-20)

بدین ترتیب، اورول برای سوژه‌های متافیزیکی خود یک روانشناسی فردی خلق می‌کند که ارائه دهنده شکست اجتناب‌ناپذیر فرد در برابر دولت توتالیتری است. دولتی که باعث می‌گردد آن‌ها «توانند یا نخواهند از نظر شخصی بر تغییرات ضروری تاثیرگذار باشند. آن‌ها نوستالژیک می‌شوند نه به دلیل این که از مسئولیت فرار کنند بل به این دلیل که نمی‌توانند آن را بروز دهند. بنابراین نمی‌توانند آن را بپذیرند.» (Hunter, 1984:184) آن‌ها به ذهن یوتوپیایی با قراردادهای خوب و بد بیان آن برمی‌گردند، زیرا یوتوپیا نزدیک‌ترین گفتمانی است که آن‌ها می‌توانند خود را با آن ابراز دارند. در واقع همان‌گونه که کار ویژه تاریخی توتالیتریانیسم در نزد اورول تبدیل انسان‌ها به سوژه‌های سیاسی است، کارویژه ضد یوتوپیایی ذهن اورول نیز ساخت سوژه‌هایی ایستا و متافیزیکی است که راه‌هایی را بازگشت دوباره به نظام یوتوپیایی یعنی «نظام بدون سلطه» می‌داند.

در حقیقت، زمانی که اورول سوژه‌ای متافیزیکی را به تصویر می‌کشد که به لحاظ بعد ایستایی خود تسلیم می‌شود، یعنی این سوژه در حال جستجو در مورد امکانات دیگر، امکان پرورش ذهن یوتوپیایی دیگری است، چرا که به «بیگانه» فروم تبدیل شده است. این ذهن در «۱۹۸۴» جستجو برای «نظام بدون سلطه» را هدف قرار داده است، زیرا از نظر اورول ایدئولوژی به لحاظ دارا بودن معنای نهفته در خود به حفظ روابط سلطه سوژه‌ساز کمک می‌کند، بنابراین سوژه به دنبال ساخت، گفتمان یا نظامی است که در آن سلطه غایب باشد. این همان «نظام بدون سلطه» است.

### نظام بدون سلطه

«نظام بدون سلطه» نظام یوتوپیایی اورولی است که سوژه‌های تسلیم شده را به سوی خود می‌کشاند. این برنامه یوتوپیاگرایانه با متافیزیکی کردن سوژه سیاسی آغاز می‌شود، سوژه‌ای که تنها یک ذهن ایستا از آن استقبال می‌کند: سوژه متافیزیکی شده بدون عمل. در واقع زمانی که سوژه‌ها در «۱۹۸۴» تسلیم می‌گردند و سلطه انتزاعی موجود را می‌پذیرند، دیگر آن را حس نمی‌کنند، دیگر

معنای نهفته در ایدئولوژی موجود را درک نمی‌کنند، زیرا ساختار وجودی آن‌ها با ساخت گفتمانی سلطه موجود هماهنگ شده، ریتم یکسانی گرفته و به ستایش آن می‌پردازند. بنابراین نظام موجود دیگر برای سوژه نظامی مملو از بازی‌های بی‌پایان سلطه انتزاعی به حساب نمی‌آید و معنای نهفته در ایدئولوژی Ingsoc، که به حفظ روابط قدرت/سلطه کمک می‌کند، در وی درونی شده است.

این یک بعد از «نظام بدون سلطه» اورولی است که سوژه با تسلیم شدن، سلطه موجود را می‌پذیرد، با پذیرش، دیگر آن را حس نمی‌کند و مطلوب حافظان نظم موجود می‌شود. اما بعد دوم که بسیار مهمتر از اولی می‌باشد، بعد جستجوی تسلیم است. چرا که سوژه متافیزیکی با تسلیم خود نشان می‌دهد که در حال جستجو در مورد امکانات دیگر است. این امکان دیگر، «نظام بدون سلطه» است. زیرا در رمان مزبور ایدئولوژی به لحاظ دارا بودن معنای نهفته در خود به حفظ روابط سلطه سوژه‌ساز کمک می‌کند. بنابراین سوژه تسلیم شده، در ظاهر به امر تسلیم رضایت می‌دهد، اما در نهان و به واسطه داشتن ذهن یوتویایی در خود، به دنبال ساخت، گفتمان یا نظامی است که در آن سلطه غایب باشد. این جاست که «نظام بدون سلطه» معنا می‌یابد.

ماهیت هگلی سوژه به تصویر کشیده شده در «۱۹۸۴» نشان دهنده «تنش‌هایی میان میل یوتویایی پسماند و انضباط خشک جامعه ضد یوتویایی است.» (Wheeler, 2005:2) در حالی که اورول امکان تحقق یافتن یوتوپیا را رد می‌کند، معذک عنصری یوتویایی را حفظ می‌نماید که عمدتاً در شخصیت سوژه‌هایی چون اسمیت، ژولیا و اوبراین تجسم می‌یابد. اورول همیشه با سوژه‌های خود با خشونت یعنی شکست برخورد می‌کند و دقیقاً پارادوکس وی، یا به عبارت بهتر شکست خود وی، در همین امر است، زیرا وی از ابتدا سوژه را آماده می‌سازد، ضمن تبعیت از نظم موجود، ذهن یوتویایی را نیز در خود پرورش دهد. تنها دلیل خوبی که برای شکست سوژه‌ها و ایستایی آن‌ها وجود دارد، همین امر پرورش ذهن یوتویایی است. تنها جایی که برای وی باقی مانده، تقویت دوباره ذهن یوتویایی و جستجو برای نظام یوتویایی دیگری چون «نظام بدون سلطه» است. اورول در پایان رمان «قربانیانش را گرفتار فلسفه‌ای نیچه‌ای می‌کند که هر احساس و معنایی از ارزش اخلاقی یا مطلق را ویران می‌کنند.» (Thompson, Notime:20) هیچ موضوعیتی برای ایمان اورول به کنش غیر یوتویایی وجود ندارد.

در حقیقت، تفکر یوتوپایی درصدد ایجاد ذهنی هارمونیک و ایستاست که در آن انسان، آزاد از نظر و عمل می‌باشد. اورول در مقابل این نوع تفکر جبهه‌گیری می‌کند، اما خود در نهایت اسیر آن می‌شود، زیرا سوژه اورولی، سوژه‌ای متافیزیکی است که دارای ذهنی هارمونیک و ایستاست و عاری از نظر و عمل. این تغییر مکان خرد در حوزه شکست و تسلیم انسانی، یوتوپیا را دوباره در دامنه فرهنگ سیاسی سوژه می‌آورد. بی‌گمان اندیشه اورول برگرد مسئله رد یوتوپیا می‌گردد. دقیق‌تر بگوییم با سلطه یوتوپایی آغاز می‌کند، اما در نهایت مسیر اندیشه وی تغییر می‌کند و خود دست به خلق یوتوپایی می‌زند که سلطه‌ای در آن وجود نخواهد داشت. اورول به این امر توجه ندارد که «سلطه امری است که حذف آن از زندگی سیاسی واقعی امکان‌پذیر نیست.» (Dauenhauer, 1998:211) امکان نداشتن حذف سلطه نشان می‌دهد که «نظام بدون سلطه» اورول در حوزه نظام‌های یوتوپایی قرار می‌گیرد، چرا که بر اساس تعریفی که از یوتوپیا موجود است، ذهن زمانی به ذهنی یوتوپایی تبدیل می‌شود که قصد داشته باشد از حوزه واقعیات فراتر رفته و درصدد ویرانی نظم موجود برآید. سوژه اورولی با تسلیم خود درصدد این نوع کنش می‌باشد، بنابراین یوتوپایی است و «جهان پساتوتالتری» (Resch, 1997:158) اورول نیز در زمره آن قرار می‌گیرد.

جهانی که در آن سوژه‌هایش علیرغم شکنجه شدن (اسمیت) همچنان شکنجه‌گر (اوبراین) را به عنوان منبع نجات محسوب می‌کنند، زیرا منبع دردی که تحمل می‌کنند جای دیگری است. در این جا ذهن سوژه اندک اندک رو به سوی نظام یوتوپایی دیگری می‌رود (Orwell, 1949:201) و سوژه نظام یوتوپایی دیگری را خلق می‌کند. وی به فردگرا بودن خود اعتراف می‌کند تا از این اعتراف برای پایه‌ریزی نظام یوتوپایی دیگری استفاده کند. البته اورول قبل از این اعتراف در جاهای دیگر رمان خود نیز ایده‌های یوتوپایی را بروز می‌دهد. به عنوان نمونه سوژه‌های اورولی در جای جای کتاب اشاره می‌کنند که خواهان جامعه‌ای هستند که در آن همه انسان‌ها برابر باشند... ثروت به معنای مالکیت شخصی به طور مساوی توزیع شود... بهشت زمینی که در آن انسان‌ها با هم در وضعیت برادری زندگی کنند، بدون قوانین و بدون کار کشنده... جایی که هر کس ساعت‌های کوتاهی را کار کند، به اندازه کافی بخورد و... و یا «کشور طلایی» در رویای وینستون اسمیت.

(Ibid:122) این ایده‌ها نشان‌دهنده الهام، نوآوری، و لحظه‌نهایی شورش آن‌ها، شورش اندیشه مبتنی بر احساس اصیل است و در این لحظات کلیدی تصویر یوتویپایی سنگ بنای آزادی، یکرنگی، عمل خودانگیختگی و «نظام بدون سلطه» را تشکیل می‌دهد. این بعد بزرگ طنز تراژیک اورول است: عمل به خود خیانت می‌کند.

خیانتی که ما را مواجه با یک «تنش شناختی» (Phelan, 1989:28) می‌کند که می‌تواند منبع اولیه پیشرفت در باب ذهن یوتویپایی باشد. یکی از روش‌های عمده که در آن پیشرفت به واسطه تنش شناختی شکل می‌گیرد، بی‌ثباتی اولیه و مستمر سوژه سیاسی است که بر انتظارات ما در مورد موفقیت وی در خلاص شدن از دست «پلیس تفکر» تاثیر می‌گذارد. تا پایان فصل اول در رمان «۱۹۸۴» امیدواریم که سوژه سیاسی بتواند از پس سوژه نشدن بر آید اما از سوی دیگر با دال‌هایی که اورول ارائه می‌کند به مدلول‌های دیگر و ناامید کننده‌ای می‌رسیم. به علاوه اورول از طریق حفظ کردن تکنیک باز کردن پاراگراف‌ها و از طریق نشان دادن وینستون سوژه در زمینه‌های متعدد، بیشتر دیدگاه‌های اصلی وی را که بسیار بی‌ثبات هستند آشکار می‌سازد. (Holderness, 1998:99) بی‌ثبات‌تر کردن هر چه بیشتر سوژه توسط اورول، خود گواهی بر رساندن و کشاندن سوژه به واسطه تسلیمش در برابر سوژه شکنجه‌گر (اوبراین) به سوی ذهن یوتویپایی دیگری است. چون امید به نظام یوتویپایی باعث تسلیم سوژه می‌شود.

جهان آشکار شده از طریق صحنه‌های پی در پی تسلیم شدن سوژه، نشان‌دهنده اختلاط جدی در باب رفتن یا نرفتن به سوی نظام یوتویپایی بدون سلطه است، زیرا رمان اورول ظاهراً «این ایده که فهم ممکن است راهی را برای سیاست بدیل باز کند رد می‌کند.» (Walzer, 1989:135) به نظر ویلیامز این امر خیانت نهایی اورول است. (Ibid:135) چرا که منظر وی به شدت ایستاست و هر امیدی به بدیل‌ها را انکار می‌کند و تنها بدیل برای سوژه‌های سیاسی ایستا پناه بردن دوباره به ذهن یوتویپایی است تا از آن برای پی‌ریزی «نظام بدون سلطه» استفاده کنند.

آن چه اورول توصیف می‌کند کابوس «فشار چکمه بر چهره انسانی است.... برای همیشه» (Orwell, 1949:269) نه خلق سیاست‌های بدیل، سیاست‌هایی که اثراتی از نیروهای مقاومت درونی و بیرونی انسانی در آن‌ها به چشم می‌خورد. برخلاف بدینی مفرط اورول، بدیهی است که ذهن



انسانیت به رغم یورش پیوسته الگوهای جمعی و کلیت‌های سیاسی، هنوز زنده است، اگر نه در فرد به منزله عضوی از شبکه‌ها و سازمان‌های اجتماعی، دست کم در فرد، آن جا که تنها است. حضور فراگیر سوژه‌های سیاسی ایجاب می‌کند که اثرات آن را صرفاً در قالب فقدان عقول رهایی‌بخش یا انفعال سوژه فردی ارزیابی کنیم و ایستایی مورد نظر اورول را صرفاً نه در قالب ذهنیت‌های فردی بلکه در قالب نظام‌های سیاسی درک کنیم. نظام‌هایی که حضور خود را اعلام می‌کنند و در عین حال از تحقق نظم اجتماعی - سیاسی حقیقتاً عقلانی خبر می‌دهند. نظمی که از منظر اورول در مرحله‌ای حاد و فاجعه بار است.

اورول رابطه کاملاً معکوسی میان دو گستره نظم سیاسی و یافتن حقیقت فرض می‌کند. از یک سو گستره‌ای که در آن فردیت نیرویی اساسی است و از سوی دیگر گستره ستم و تعدی حاصل از توتالیترانیسم، و دقیقاً، همان‌گونه که هورکهایمر معتقد است، به علت همین رابطه متضاد امکان تغییر عقول به دست می‌آید. از نظر وی «رد کردن ایده تأثیرپذیری فرد از ماشین فراگیر فرهنگ توده‌ای، شرط لازم رهایی عقل را فراهم می‌کند.» (Horkheimer, 1947:177) از دل سرکوب فردیت نیز سوژه انسانی می‌تواند بدون غلتیدن در نظام یوتویایی دیگری از استیلا کنونی فراتر رود، چرا که کنترل اندیشه به معنای ثابت نگه‌داشتن آن نیست. نظم‌های کلیت‌گرا نیز به واسطه تغییر روز به روز دگم‌ها آسیب‌پذیر می‌شوند. آن‌ها نیاز به دگم دارند، زیرا نیازمند اطاعت مطلق سوژه‌های خود هستند. بنابراین نمی‌توانند از تغییرات اجتناب ورزند. این تغییرات را اگر خود نخواهند، سیاست قدرت بر آن‌ها تحمیل می‌کند. (Wendel, 1996:64)

البته مسئله اصلی این نیست که آیا سوژه‌های اورولی را می‌توان بالقوه انقلابی قلمداد کرد یا خیر. در هر حال اورول امید چندانی به کارآیی آن‌ها در به راه انداختن فرایند «نفی عظیم» ندارد. نکته مهم در این جا نگاهی است که در چشم‌انداز انتقادی اورول دیده می‌شود، نگاهی که ارتباط مستقیمی با رابطه متقابل میان سوژه سیاسی و سرکوب و توسل به ذهنیت‌های ما تقدم به منزله شرط حذف سلطه دارد. نقد سلطه از یک طرف و ذهن یوتویایی از طرف دیگر باعث شده تا اورول به مشکل اساسی که در این رابطه برای نوع نگاه وی به نظام‌های سلطه مستقر پیش می‌آید، جواب دهد: این که گذار

از اکنون به آینده دوباره از طریق ذهن یوتویپایی صورت می‌گیرد. بنابراین این نگاه با استدلال انتقادی ناسازگار است. زیرا در دنیایی تسلیم‌گونه، مقاومت به همان اندازه‌ای که پرهیزکارانه است بی‌فایده نیز می‌باشد و این امر اورول را از نقد به ذهن یوتویپایی می‌رساند و نقد و جبرگرایی را به گونه‌ای هم‌زیستانه به تصویر می‌کشد. البته منظور این نیست که «نقد و جبرگرایی در ذهن و کار شخص واحدی همزیستی ندارند. مارکسیسم نمونه‌ای کلاسیک از آموزه‌ای است که این دو را ترکیب می‌کند» (Walzer, 1989: 18) اگر تاریخ و سیاست یک پایان دارند و هر نقطه توقف موقتی و هر صورت‌بندی اجتماعی و سیاسی نهایتاً به تسلیم و «۱۹۸۴» ختم می‌شوند، پس نقد سیاسی اورولی بیهوده خواهد بود، بنابراین سنجش ارزشیابی اورولی در ماهیت انتقادی نیست. «هیچ چیزی و هیچ کسی برای نقد کردن وجود ندارد، هر قدمی در امتداد مسیر سیاست دقیقاً به همان شیوه‌ای تعیین می‌شود که خود مسیر» (Ibid: 18) زمانی که اورول از منظری انتقادی دربارهٔ جامعه بورژوازی و سیاست رهایی‌بخشی مدرنیته می‌نویسد، صرفاً از آموزه‌های جبرگرایانه خود، یعنی رفتن به سوی یکی دیگر از نظام‌های یوتویپایی، «نظام بدون سلطه» دست می‌کشد، اما در نتیجه‌گیری‌ها به همان آموزه تسلیم شدن به ذهن یوتویپایی می‌رسد، که البته از منظری خاص نقطه قوت اورول نیز به شمار می‌رود، زیرا امکان داشتن آرمان مجدد را از میان نمی‌برد، هر چند امکان تحقق آن به عاملیت و فاعلیت انسانی برمی‌گردد.

فاعلیتی که ارتدوکسی سیاسی «۱۹۸۴» قصد دارد تا آن را نفی کند، لکن حضور طبیعت و سرشت درونی انسان<sup>(۵)</sup> برای آن مشکل ساز می‌شود، زیرا انگیزه‌ها، عقاید درونی و غرایزی وجود دارند که گرچه ممکن است در میان افراد متغیر باشند، اما انعطاف‌پذیر نیستند و خود پایه‌ای برای روانشناسی «اتاق ۱۰۱» (Orwell, 1949: part, 3) هستند. اتاقی که در «۱۹۸۴» برای دستکاری رفتار، اندیشه‌ها و عواطف ایجاد شده است. در واقع اگر نظام‌های یوتویپایی در خود ظرفیت بازتولید ذهن یوتویپایی را دارند و می‌توانند بر چنین استحاله‌ای در ذهن سوژه‌ها، - که مکرراً به روشی فراتر از کنترل آگاهانه خود عمل کرده‌اند - پیروز شوند، این امر نشان دهندهٔ قدرت فوق‌العادهٔ آن‌هاست. در واقع هشدار اورول دربارهٔ توتالیترانیسم در این راستا مصداق پیدا می‌کند. توتالیترانیسمی که اورول به عنوان نظامی یوتویپایی، اورول قصد نقد آن را داشت، اما خود به گونه‌ای به باززایی یوتویپایی

دیگر، یعنی «نظام بدون سلطه»، پرداخت. این جاست که اورول خود را در دیالکتیک پایان‌ناپذیری میان «نقد و یقین»<sup>(۶)</sup> قرار می‌دهد.

دیالکتیکی که در آن ناامیدی و ترس باعث شکل‌گیری آرمانی جدید می‌شود که سوژه آن را عشق می‌نامد، «عشق میان اعدام‌کننده و قربانی» (Meyers, 1997:265) عشقی که ذهن وی را به سوی نظامی بدون سلطه سوق می‌دهد یا این‌گونه احساس می‌کند، زیرا زمانی که سوژه حامی ایده یا فردی می‌گردد، دیگر سلطه را حس نمی‌کند و به آرمان موجود در ذهن یوتوپیایی خود یعنی «نظام بدون سلطه» رهنمون می‌شود. اما آیا این در جهان بودن ماست؟ اگر این‌گونه است، تضمین‌ها و کنترل‌های سنت؟ شهروندان باهوش؟ آگاهی دموکراتیک؟ مشارکت؟ و... چه هستند؟ به نظر می‌رسد اورول نیز «وضعیت بشری» را محدود شده می‌بیند، زیرا خود<sup>۱</sup> شکلی از قدرت می‌شود. شکلی از قدرت بودن خود، منجر به این امر می‌گردد که انسان باید در جهان زندگی کند و آنرا با همه استلزامات هراس‌انگیزش بپذیرد. انسان باید آگاهانه و خودآگاهانه زندگی کند، در درگیری و بیگانگی، در وفاداری و شک کردن، در عشق و ارزیابی‌های انتقادی. بدون این امر گم می‌شود یا در بهترین حالت می‌تواند با پارادوکس زندگی کند. پارادوکسی که اورول منتقد را نیز رها نمی‌کند و باعث می‌شود تا وی شکست‌های بازنمایانه‌ای را برای سوژه‌های خود ترسیم نماید که در عین این‌که ضد یوتوپیا هستند، رو به سوی نظامی یوتوپیایی یعنی «نظام بدون سلطه» نیز داشته باشند. این امر رهایی نیست بلکه فرو رفتن در نظامی دیگر است که سیاست آن کل‌گرایانه یعنی نفی سلطه و غیرکنش‌مند است. در واقع ذهن یوتوپیایی، خیابان تسلیم اورول را نبسته است بلکه آن را به صورت جدیدی شکل بندی می‌کند.

بنابراین در پیش‌زمینه اندیشه ضد یوتوپیایی اورول یک یوتوپیای مخفی وجود دارد. یوتوپیایی که افسون تازه‌ای را خلق می‌کند و به جای یوتوپیاهای مورد نقد اورول می‌نشیند. در حقیقت این گفته جان نیوسینگر درست است که «تفکر سیاسی اورول هرگز ایستا نبود و در طی سال‌ها تغییر و

---

1. Self.

تکامل یافت» (Newsinger, 1999:x)، اما ذهن یوتوپایی وی باعث گردید تا سوژه‌هایی ایستا را به تصویر بکشد و این یعنی ایستا بودن ذهن، یعنی نقد و حفظ اندیشه‌های محافظه‌کارانه به صورت توأمان. در واقع اورول در دیالکتیک نقد و یقین به مانند کامو و سویفت حقارت انسان را کشف می‌کند. منتهی وی حقارت مزبور را بازتولید و به صورت نظام یوتوپایی دیگری پاسخ می‌دهد.

در واقع در «۱۹۸۴» که داستان سوژه‌ای است که سقوطش با لحظه‌ای شک در ذهن خود شروع می‌شود، انسان زدایی از انسان، به رشد نهایی خود می‌رسد، زیرا جامعه سیاسی، آن مجموعه‌ای از «ساختارهای سمبلیک هویت‌ساز» (Dauenhauer, 1998:215) است که خشونت عنصر اولیه آن را تشکیل می‌دهد. این خشونت که شامل خشونت زبانی و خشونت تکنولوژیکی می‌شود، دست به تحریف استعلایی و متافیزیکی گذشته (Orwell, 1949.157.214) می‌زند تا انسان نوینی بسازد. انسان نوینی که به مانند انسان‌های سابق به دنبال تولید معناست تا جهان را معنادار و مریی سازد، منتهی به گونه‌ای این عمل را انجام می‌دهد که نه تنها وی را از خطر فقدان معنا نجات نمی‌دهد، بلکه برعکس او را انباشته از معنایی می‌کند که به روابط سلطه/قدرت سوژه ساز دامن می‌زند. این معنای استعلایی است که از انسان، انسان زدایی می‌کند و به نوعی او را می‌کشد.

در واقع کشته شدن در «رادیکالیسم زیبایی شناختی» (Holderness, 1998:169) اورول، که محصول سنت مدرنیته می‌باشد،<sup>(۷)</sup> عنصری ذهنی است که در پس زمینه خود جهان متن اورولی را با پارادوکس عجیبی رو به رو می‌سازد. پارادوکسی که نشان می‌دهد اندیشه‌های اورول در «منطق بنیادینش اشتباه بود، اشتباه در منظر و زنجیره کلی استدلال‌اتش» (Huber, 1994:4). این پارادوکس رمان «۱۹۸۴» را برانگیزاننده می‌سازد اما نه متقاعد کننده. زیرا جهان فراقنتی شده توسط متن وی به جای این که راه برون رفتی برای رهایی از سوژگی سوژه سیاسی مدرن ارائه دهد، او را با توهم نظام یوتوپایی دیگری به نام «نظام بدون سلطه» مواجه می‌سازد. نظامی یوتوپایی که از اذهان تسلیم شده سوژه‌هایی ایستا و متافیزیکی نشئت گرفته است.

البته در این جا هدف نقد تفکر یوتوپایی نیست زیرا یوتوپیا با خود امید را به همراه دارد و می‌توان از آن بعنوان «فلسفه امید» یاد کرد. منتهی مهم عملیاتی شدن تفکر یوتوپایی و سپس تبدیل آن به یک ایدئولوژی است که معنای نهفته در آن به حفظ روابط قدرت/سلطه کمک کند و نیز،

همان گونه که قبلاً ذکر شد، نظام یوتوپایی اورول یا همان «نظام بدون سلطه» یک امکان‌رهایی نیست، چرا که خود یک نظام یوتوپایی است و پارادوکس اورول دقیقاً در همین مرحله است که نقد یوتوپایی وی منجر به نظام یوتوپایی دیگری می‌شود. نظامی که سلطه در آن یا وجود ندارد یا اگر وجود دارد حس نمی‌شود و این امر، همان گونه که ریکور نیز معتقد است، «با دنیای واقعی سیاست تضاد دارد» (Dauenhauer, 1998:211)، دنیایی که در آن امر واقعی از امر ایده‌آلی برای توجیه خود استفاده می‌کند.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله که در واقع نقد جهان‌متن اورولی است به این موضوع پرداخته شد که اورول در رمان «۱۹۸۴» نه تنها راه برون‌رفتی برای رهایی انسان سیاسی از سوژگی، که اورول برای او ترسیم کرده، ارائه نداد بلکه سوژه‌ای ایستا و متافیزیکی را به تصویر کشید که در عین ضد یوتوپیا بودن، خود رو به سوی نظام یوتوپایی دیگری یعنی نظام بدون سلطه داشت، نظامی که اورول تنها می‌توانست با استعاره «امر تسلیم» به واسطه خلق سوژه‌ای ایستا و متافیزیکی به آن دست یابد. وی که به انسان تبدیل شده به سوژه، معنایی انتزاعی بخشیده بود، آن را تبدیل به موضوعی خنثی و ایستا نزد نظام‌های سوژه‌ساز ساخت. نظام‌هایی که با تقدم ماهیت بر وجود، به امر ساختن ماهیت سیاسی سوژه پرداختند. تأکید بیش از حد اورول بر سوژگی انسان، وی را از حالت زمینی خارج کرده و به آن بعدی متافیزیکی می‌بخشد که هر نظامی می‌تواند به طور دل‌خواه آن را دست‌کاری نماید.

در حقیقت، اورول ابتدا قصد داشت با پناه بردن به یکی از امکان‌های رهایی یعنی رمان و استفاده از ژانر دژستانی<sup>۱</sup> آن، به نقد این گونه نظام‌ها پردازد که می‌توان گفت در این امر موفق بوده است، اما باید این نکته را پذیرفت که هر دژستانی که نقد امکان‌های وضعیت یوتوپایی را در خود دارد، ضرورتاً انسان را از وضعیت بد خود نجات نمی‌دهد، بلکه می‌تواند با تأکید بیش از حد بر جنبه‌هایی

---

1. Dystopian.

خاص از زندگی و هستی سیاسی وی، آن را به سویی رهنمون سازد که قبلاً در آن قرار داشت و این تسلسل باطل را باز تولید نماید. اورول در کنار نقد توتالیترانیسم به مثابه نفی مدرنیته سیاسی یعنی جدایی میان دولت سیاسی و جامعه مدنی، میان عرصه عمومی و خصوصی و میان شهروند و فرد به اندازه‌ای موفق بوده که ایجاد خلل در آن بسیار مشکل است. نظام‌هایی که در آن فرد تابع پیکره سیاسی شمرده می‌شود و به آن تعلق دارد و گرچه از هرگونه وابستگی شخصی نسبت به دیگر اعضای جامعه می‌رهد، اما خود در وابستگی به پیکره سیاسی به سر می‌برد. متن اورولی در واقع نقد این نظام‌ها و ترسیم وضعیت روحی - سیاسی انسان‌های دخیل در آن‌ها بود.

این سخن بدان معنا نیست که دیدگاه‌های سیاسی اورول شامل مجموعه‌ای ثابت از مفروضه‌ها و عقاید است، اما نگاه وی به انسان و چگونگی تبدیل شدن آن به سوژه سیاسی و سپس ساخت سوژه سیاسی نگاهی ایستاست، به گونه‌ای که به سوژه پیشنهاد می‌دهد دوباره با انتزاعی کردن خود به سوی نظام یوتویایی دیگری، یعنی «نظام بدون سلطه» رو آورد و دقیقاً نقطه ضعف رمان اورول همین امر است، هر چند به گفته منتقدانی چون ریموند ویلیامز «پارادوکس‌ها و تناقضات اورول را باید به عنوان امری مهم و والا نگریم». (Williams, 1984:87) این والایی است که اورول را به عنوان یک نویسنده چالش برانگیز باقی می‌گذارد و همچنان پژوهش در مورد آثار وی را تداوم می‌بخشد. او در رمان «۱۹۸۴» بدون هیچ گونه قید و استثنایی و به زبانی ظاهراً غیر علمی و دلپذیر، تصویری از جامعه سیاسی ارائه داد که در آثار معاصران خود یا به اجمال برگزارشده، یا در استدلال‌شان راجع به سیاست نهفته مانده بود.

در واقع اورول در «۱۹۸۴» می‌خواست بگوید سیاست شکننده است و به عمق و حد شکنندگی سیاست در قرن بیستم توجه دارد، اما خود را وارد حوزه‌ای ساخت که دوباره این شکنندگی هویدا گشت زیرا به گفته ریکور، «گفتمان سیاسی شکننده است، به دلیل این که به طور غیر قابل اجتنایی حاوی عناصر ایدئولوژیکی و یوتویایی است که همیشه تهدید به ایجاد گفتمانی آسیب‌شناختی به جای گفتمانی سالم دارد» (Dauenhauer, 1998:212) و اورول که خود ناقد این عناصر ایدئولوژیکی و یوتویایی است، سوژه‌هایش را به سوی نظام یوتویایی دیگری یعنی «نظام بدون سلطه» رهنمون ساخت که در نهایت به ایجاد گفتمانی بیمار انجامید. ذهن یوتویایی حتی خود اورول

را نیز رها نکرد.

### پی‌نوشت

۱. داریوش آشوری در فرهنگ علوم انسانی (تهران، مرکز، ۱۳۷۴) Dystopia را «دژستانی» ترجمه کرده است، اما از آن به عنوان ضد یوتوپیا هم نام برده می‌شود. Dystopia یک جامعه فرضی منفی است که بر اساس 2003. Columbia University The Concise Oxford Dictionary of Literary Terms. Press. «مکان یا موقعیتی تخیلی است که در آن هر چیزی به حد ممکن بد است». Dystopia ترس‌های ناشی از بسیاری از چیزهای مورد قبول یوتوپیاها مثل علم، تکنولوژی، پیشرفت علمی و... را بیان کردند و معتقدند که این امور ظاهراً بزرگترین تهدید را نسبت به ارزش‌های انسانی بیان می‌دارند.

در

Kumar, Krishan. "Aspect of the Western Utopian Tradition". History of the Human Science. Vol. 16, No.1, 2003, p. 72.

۲. ر. کک: پیتون، پل، (دلوز و امر سیاسی) ترجمه محمود رافع، تهران، انتشارات گام نو، ۱۳۸۳

۳. اصطلاحی از بودریار

۴. اصطلاحی از استوارت هال

۵. منظور از سرشت و ماهیت انسانی ظرفیت‌های درونی و کلی انسان است مانند آگاهی، پتانسیل رشد وجدان اجتماعی، عقلانیت و ناآگاهی (مجموعه‌ای از خاطرات، رویاها و...)

۶. عنوان کتابی از پل ریکور با مشخصات:

Ricoeur, Paul. (1998) Critique and Conviction. trans by Kathleen Blamey. Newyork:

Columbia university Press.

۷. در واقع اورول خود نیز در درون سنت مدرنیته قلم می‌زند. وی نیز به مانند مدرنیته به دنبال حقیقت است. بنابراین تمایل وی به این که حقیقت بزرگ است و غالب خواهد شد، خود نشان دهنده تعهد او به پارادایم روشنگری و استفاده وی از آن به عنوان سنجش و ارزیابی خطر معاصر است.

## منابع

- اوداینیک، ولودیمیر والتر (۱۳۷۹) یونگ و سیاست، تهران، نشر نی
- اورول، جورج (۱۳۶۳) مجموعه مقالات، اکبر تبریزی، تهران، انتشارات بیک
- داستایوفسکی و دیگران (۱۳۷۸) چند گفتار درباره توتالیترسیم، عباس میلانی، تهران، نشر آتیه
- درآمدی بر جامعه شناسی ادبیات (۱۳۷۷) گزیده و ترجمه محمد جعفر پوینده، تهران، نقش جهان
- ریکور، پل (۱۳۸۳) زمان و حکایت، مهشید نونهالی، جلد اول، تهران، گام نو
- سولومون، رابرت، ک (۱۳۷۹) فلسفه اروپایی، محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، قصیده سرا
- لارین، خورخه (۱۳۸۰) مفهوم ایدئولوژی، فریرز مجیدی، تهران، وزارت امور خارجه
- نیچه، فردریش (۱۳۶۲) چنین گفت زرتشت، داریوش آشوری، تهران
- هیندس، باری (۱۳۸۰) گفتارهای قدرت، مصطفی یونسی، تهران، شیرازه
- Baehr, Peter, (2000) Of Political and Social Science: David Riesman & Arendt. European Journal of Political Theory .3(2).pp.191-217
- Chisholm, Roderick, M.(2002) Person and Object:A Metaphysical Study. London:Routledge.
- Dauenhauer, Bernard.P (1998) Paul Ricoeur:The Promise and Risk of Politics. USA. Roman & Littlefield Pub.
- Holderness, Graham&...(ed).(1998) George Orwell. USA.St`martin Press ,INC .
- Huber, peter (1994) Orwell'sRevenge:The 1984 Palimpsest. USA. Markle Foundation.
- Hukheimer, Max (1947) Elipse of Reason. Newyork:Oxford University Press.
- Hunter, Lynette (1984) George Orwell:The Search for a Voice. Milton keynes:Open University Press.
- Los, Maria (2004) The Technologies of Total Domination. Surveillance &Society.2(1):pp.15-38.
- McNay, Lois (2000) Gender and Agency.polity press & Blackwell.UK.
- Meyers, Jeffrey (1997)GorgeOrwell:Critical Heritage. London & Newyork: Routledge.
- Newman, Saul (2004) The Place of Power in Political Discourse. International Political Science Review.Vol.25.No.2.139-157.



- Newsinger, John (1999) Orwell's Politics. USA. St. Martin's Press. INC.
- Orwell, George (1949) Nineteen Eighty-Four. London: Secker & Warburg.
- (1968) The Collected Essays, Journalism and Letters. Vol. I-IV. ed by S. Orwell & I. Angus. London: Secker & Warburg.
- Phelan, James (1989) "Character, Progression and Thematism in 1984" in Phelan J: Reading People, Reading Plots. Chicago: Chicago University Press.
- Plant, Raymond (1997) Modern Political Thought. Blackwell Publisher Ltd. UK.
- Resch, Robert Paul (1997) Utopia, Dystopia, and the Middle Class in George Orwell's 1984. Boundary. Vol. 24. No. 1. pp. 137-176.
- Shklar, Judith N (1985) 1984: Should Political Theory Care? Political Theory. Vol. 13. No. 1. pp. 5-18.
- Thomas, Paul (1985). Mixed Feelings: Raymond Williams & George Orwell. Theory and Society. Vol. 14. No. 4. pp. 419-444.
- Thompson, John, B (1985) Studies in the Theory of Ideology. California: University of California Press.
- Thompson, Luke (Notime) The Last Man: George Orwell's 1984 in Light of Friedrich Nietzsche's Will to Power. Nowhere.
- Torring, Jacob (1999) New Theories of Discourse. Blackwell. UK.
- Tyrrel, Martin (1997) The Politics of George Orwell. Cultural Notes. No. 36.
- Walzer, Michael (1989) The Company of Critics. London: Peter Halban Publisher Ltd.
- Wendel, Ben (1996) Foundations of Futures Studies. Vol. II. New Brunswick. USA.
- Wheeler, Pat (2005) Representations of Dystopia in Literature & Film. Critical Survey. Vol. 17. No. 1.
- Williams, Raymond (1971) Orwell. London: Fontana/Collins
- Young John Wesley (1991) Totalitarian Language: Orwell's Newspeak and Its Nazi and Communist Antecedents. Charlottesville: University Press of Virginia.

